

دوره اول

آموزش ابتدایی
دوره‌ی ۱۵- شماره‌ی ۲

شروع خوب معرکه‌ای به پا می‌کند... / ۱۸
سیدعلی عبداللهی حسینی - سیدعلی لطفی
تدریس همه چیز در یک روز / ۲۱ / حسن رضا ترابی
شنیدن کی بود مانند دیدن... / ۲۲ / طاهره شیرخانی
املا روی مانسه / ۲۲ / شهین دیواندری
آموزگار عشایر باید همه فن حریف باشد / ۲۴ / مصطفی عبدلی
این دو جدول مهم! / ۲۶ / فاطمه ملکی جبلی
دارت الفبا / ۲۸ / طاهره جهانگیری
نفس کشیدن با خرس / ۲۸ / مهین شیران
ترس / ۲۸ / فرح بانو قائمی
دیروزی‌ها، امروز‌ها / ۲۹ / ثریا امینی
خیاط در کوزه افتاد! / ۳۰ / سعیده اصلاحی
امان از این «۵»! / ۳۲ / سمانه ملک‌زاده
سیرشدن با مرغ همسایه! / ۳۲ / لیلا بزرگمهر

آبان ماه سال تحصیلی ۹۱-۱۳۹۰

تجرباتی

شروع خوب مهرکه‌ای به پاهمی کند...

سیدعلی عبداللہی حسینی
مدیرین مرکز تربیت معلم حضرت زہرا (س)، قائم‌شہر
علی لطفی
مدیرین مرکز تربیت معلم آمل

مروری دوباره درباره‌ی مهارت‌های انگیزه‌ساز آغازین

اشاره

لازمه‌ی هر شروعی، ایجاد ارتباط مطلوب و فضا‌سازی است. فرآیند یاددهی - یادگیری امری دوسویه است و به توافق هر دو طرف نیاز دارد. به این ترتیب معلم نمی‌تواند بدون توجه به انگیزه و علاقه‌ی دانش‌آموز تدریس را شروع کند، زیرا تدریس تزریق نیست. با این حساب، مهارت داشتن معلم در این مرحله بسیار مهم است و نقطه‌ی شروع تدریس به هنرمندی خاصی نیاز دارد تا انگیزه‌ای توأم با هدف‌مندی و نشاط در دانش‌آموزان به وجود آورد. جان دیویی دانشمند معروف تعلیم و تربیت نیز در مورد علاقه و انگیزه‌ی درونی فراگیران می‌گوید: «علاقه جرقه‌ای است که بدون آن شعله‌ی یادگیری فروزان نمی‌شود.»

و به جرئت می‌توان گفت: «رمز موفقیت هر معلمی به مهارت او در ایجاد ارتباط و انگیزه‌سازی بستگی دارد.» چند سال پیش در شماره‌ی نخست مجله‌ی رشد آموزش ابتدایی در مهرماه ۱۳۸۴، از مهارت‌های آغازین سخن گفتیم. در این شماره نیز، تعدادی از روش‌های مهارتی انگیزه‌ساز آغازین معرفی شده است. البته باید در نظر داشت همواره بهترین آغازین‌ها، مهارت‌ها و فعالیت‌هایی هستند که بیشتر با متن درس و موضوع مورد نظر تناسب و ارتباط داشته باشند.

● یک تخته‌ی سفید و کوچک تهیه کنید و دو طرف آن را با نخ ببندید. سپس به هنگام شروع تدریس موضوع درس جدید مانند درس «وحدت» از کتاب مدنی پایه‌ی پنجم را روی تخته بنویسید. سپس به زیر میز بروید و تخته را به گردن خود آویزان کنید و با پریدن از یک طرف به طرف دیگر کلاس و رفتن به مکان‌های غیرقابل انتظار و

۱. نشان دادن چیزی جذاب

● برای معرفی درس جدید، به عنوان مثال درس «خبر مهم» از کتاب «تعلیمات اجتماعی» پایه‌ی سوم، موضوع درس را به اندازه‌ی کوچک بنویسید که با چشم قابل خواندن نباشد. سپس از دانش‌آموزان بخواهید تا با استفاده از ذره‌بین موضوع درس را بلند بخوانند.

همراه با اجرای حرکات نمایشی، دانش‌آموزان را متحیر کنید.

- یک ماشین کنترل‌دار با خود به کلاس بیاورید. سپس موضوع و پیام‌های درس را روی کاغذ بنویسید و در داخل ماشین قرار دهید. ماشین را در کلاس به حرکت درآورید و از دانش‌آموزان بخواهید که پیام‌ها را برداشته و بخوانند.

به نمونه‌ی پیام توجه کنید:

درس «اسراف» از کتاب هدیه‌های آسمان پایه‌ی پنجم

با مصرف درست و بجا، چگونه می‌توان از نعمت‌های خدا بهتر استفاده کرد؟

مصرف صحیح به چه معناست؟

چه پیشنهادی برای جلوگیری از اسراف می‌دهی؟

- پیام‌ها و موضوع درس را در کارت‌هایی به اندازه‌ی ۱۰×۲۰ سانتی‌متر بنویسید. سپس کارت‌ها را در جریان تدریس به لباس خودتان نصب کنید. اجرای این فعالیت در دانش‌آموزان ایجاد هیجان و نشاط می‌کند.

۲. یک اقدام غیرعادی

- ابتدا تکه پارچه‌های رنگی غیرقابل استفاده تهیه کنید و سپس عنوان درس و پیام‌ها را روی آن‌ها بنویسید. تکه پارچه را در جیب‌های لباستان، زیر یقه، داخل کیف جیبی و یا در آستین خود پنهان کنید و در جریان تدریس به‌طور ناگهانی هر تکه را بیرون آورید.

- پیام‌ها و عنوان درس را روی کاغذ بنویسید. سپس آن‌ها را مجاله و به صورت توپ کاغذی درآورید و در جریان تدریس مطالب مجاله شده را مانند توپ به سمت بچه‌ها پرتاب کنید. هر دانش‌آموزی که این توپ

کاغذی را گرفت، باید پس از باز کردن، پیام نوشته شده را بلند بخواند.

- پیام‌ها و عنوان درس را روی کاغذ بنویسید. سپس آن‌ها را تا کرده و هواپیمای کاغذی درست کنید. هواپیمای کاغذی را که حامل پیام درس است، به سوی دانش‌آموزان پرتاب کنید. هر دانش‌آموزی که هواپیما را گرفت، باید پس از باز کردن، پیام را با صدای بلند بخواند.

۳. استفاده از شعر

- برای معرفی درس «ماهی‌ها» از کتاب «علوم» پایه‌ی سوم، می‌توان این شعر را خواند.

یک روز رفتم به رودخانه

دیدم ماهی چه می‌کنه

می‌پرید رو آب آبی

شیرجه می‌زد زیر آبی

به‌به چقدر قشنگه

باله‌هاش چه رنگارنگه

چه ماهی جالبیه

شناگر قابلیه

- برای معرفی صدای «ج» از کتاب «بخوانیم» پایه‌ی اول، می‌توان این شعر را خواند:

جوجه‌ی من چه ماهی سفیدی و سیاهی

پرهاش چه رنگارنگه راه رفتنت قشنگه

جیک‌جیک تو چه خوبه نوک می‌زنی به دونه

چه جالبه سر تو چه خوش‌گله پرتو

توجه: ممکن است اجرای برخی از این شعرها، فقط در کلاس ما عملی باشد و شاعران کودک و نوجوان، آن‌ها را از لحاظ قابلیت‌های شعری زیاد مناسب تشخیص ندهند.

۴. پرسش تحریک‌آمیز (چیستان)

- معرفی پرگار، درس «ریاضی» برای رسم نیم‌ساز زاویه آن چیست که پر دارد، ولی نمی‌پرد. پا دارد، ولی همیشه بر روی یک پا راه می‌رود؟

- معرفی «ساعت»، کتاب «ریاضی» پایه‌ی دوم

آن چیست که ۱۲ تماشاچی دارد و سه بازیکن؟

- معرفی «آن وقت‌ها»، کتاب «هدیه‌های آسمان» پایه‌ی سوم

چه درختی است که ۱۷ شاخه دارد، هشت تایی آن در آفتاب، نه تایی

آن در سایه است و میوه‌ی آن در بهشت است؟

- معرفی «سایه چگونه درست می‌شود»، کتاب «علوم» پایه‌ی دوم

آن چیست که اگر در آب بیفتد، خیس نمی‌شود؟



● **معرفی صدای «ق»**، کتاب «بخوانیم» پایه‌ی اول
آن چیست که در یک دقیقه دو بار می‌آید، در سال اصلاً نمی‌آید
ولی در یک قرن یک بار می‌آید؟

● **معرفی درس «حلزون»**، کتاب «بخوانیم» پایه‌ی اول
من کیستم که همیشه می‌روم به گردش، ولی از خانه‌ام بیرون
نمی‌آیم؟

● **معرفی قاره‌ی آفریقا**، کتاب «جغرافیا» پایه‌ی پنجم

قاره‌ای هستیم فقیر و بی‌پناه
شاخ آن مشهور و رنگ آن سیاه
می‌کند دریای سرخ آن را جدا
در میان قاره‌ها از آسیا
هست در من کشوری چون آنگولا
مصر و مغرب و لیبی و نامیبیا
رود نیل در خاک من دارد شتاب
فکر کن نام قشنگم را بیاب
گر توانستی بیابی نام من
دستت بالا بگیر و بگو فرزند من

● **معرفی رسم مثلث**، کتاب «ریاضی» پایه‌ی پنجم

در کوه و دره و رود
یا در تمدن روم
در ساختمان و قالی
یا اهرام فرعون
در ساخت قایق و بیل
یا شیشه‌ی اتومبیل
در تابلوی شهرها
با دیدن ستاره‌ها
در میان سینه‌ها
هم سه گوش است قلب ما
سه پاره‌خط سه زاویه
از هر طرف چسبیده
به من بگو چی هستیم؟
به من بگو چی هستیم؟

● **معرفی نقشه چیست؟**، کتاب «جغرافیا» پایه‌ی چهارم
آن چیست که استان‌ها و شهرهایی دارد بی‌خانه، جنگل‌ها و مراتع
دارد بی‌درخت، دریا و دریاچه دارد بی‌آب؟

۵. **اجرای یک نمایش کوتاه**

● برای معرفی صدای «او» در کتاب «بخوانیم» پایه‌ی اول، با یادی از
استاد مرحوم نیرزاده، می‌توان لباس یک لبو فروش دوره‌گرد را در حالی
که یک سینی بزرگ لبو روی سرش قرار دارد، پوشید و وارد کلاس شد
و جمله‌ی: «لبو، لبو داغه، لبو» را تکرار کرد و در عین حال به هر کدام

یک تکه لبوی داغ هم داد.

● برای تدریس آهن‌ریا در کتاب «علوم» پایه‌ی چهارم، می‌توان
یک جفت دست‌کش به دست کرد. در حالی که یک آهن‌ریا در داخل
دست‌کش پنهان کرده‌اید، براده‌های آهن را که از قبل آماده کرده
بودید، پایین بریزید. سپس با یک تردستی جالب براده‌های آهن را
جمع کنید.

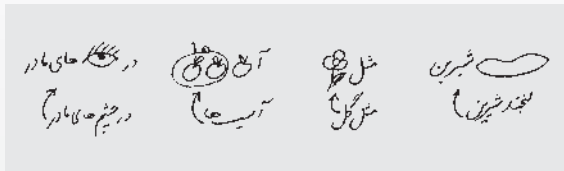
۶. **طریقه‌ی نوشتن**

از روش‌های نوشتاری متفاوت استفاده کنید. خط شما باید روی
تخته برانگیزاننده باشد تا بتواند شما را در رساندن پیام کمک کند.

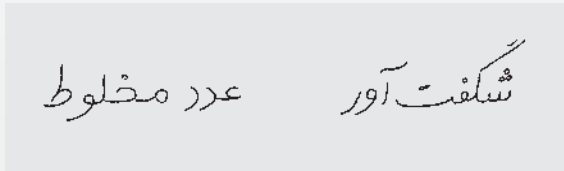
● **حروف و کلمات را در اندازه‌های متفاوت بنویسید.**

سبب خسته

● **کلمات را طوری بنویسید که دانش‌آموز، معنی کلمه را از طراحی
کلمه پیدا کند.**



● از خط راست برای نوشتن امتناع کنید.



● از حروف بالونی استفاده کنید.



علاوه بر مهارت‌های مطرح شده، از مهارت‌های دیگری مانند
نمایش دادن یک فیلم، نقل داستان کوتاه، بهره‌گیری از افراد خارج از
کلاس، تغییر زمان و مکان تدریس، صحبت کردن به صورت ایما و
اشاره و استفاده از پازل نیز می‌توان استفاده کرد.

منابع

۱. فضلی‌خانی، منوچهر. (۱۳۷۹). راهنمای عملی روش‌های مشارکتی و فعال در فرآیند تدریس. انتشارات: آزمون نوین.
۲. بهرنگی، محمدرضا، (۱۳۸۳). راه‌آورددهای نظری و تجربی، انتشارات: مؤسسه‌ی فرهنگی منادی تربیت، چاپ دوم.
۳. رنسدی مویرگ، (۱۳۷۸). روش‌های انفجاری تدریس، ترجمه‌ی: پرویز امینی، انتشارات مدرسه، چاپ اول، بهار.
۴. حیدریان، م. (۱۳۷۱). چیستان‌ها، معماها و دانستی‌ها، نشر نو، چاپ دوم.
۵. مجدفر، مرتضی (۱۳۷۹). مهارت‌های آغازین در تدریس. نشر چاپار فرزگانگان. تهران.

تدریس همه چیز در یک روز

حسن رضا ترابی

آموزگار دبستان حضرت قاسم(ع)، بیرجند

گزارشی از آموزش تلفیقی در یک گردش علمی - مذهبی

در روستای تقی آباد بید از منطقه‌ی **خوسف**، در کلاس چندپایه مشغول تدریس بودم. یک روز با هماهنگی اداره و دریافت رضایت‌نامه از اولیای محترم و هم‌چنین تدارک مواد لازم، تصمیم گرفتم دانش‌آموزان را به محل دیدنی **امامزاده شاه سلیمان علی(ع)** از نوادگان **امام موسی کاظم(ع)** در نزدیکی این دبستان ببرم.

روز موعود فرا رسید و همراه دانش‌آموزان به مقصد امامزاده به راه افتادیم. اولیا ما را بدرقه کردند. بچه‌ها در حین بیمودن راه، حرکات ورزشی انجام می‌دادند. بعضی از آن‌ها شعر می‌خواندند و بعضی هم در حال گفتن قصه و یا لطیفه به همدیگر خوراکی تعارف می‌کردند. به کنار یک زمین کشاورزی که رسیدیم، مبحث هکتار و سپس واحدهای اندازه‌گیری (کیلومتر و متر) را تدریس کردم.

در ادامه‌ی راه از خاطرات معلمی‌ام تعریف کردم تا این که به امامزاده رسیدیم. پس از وضو و به‌جا آوردن آداب زیارت خادم مزار، تاریخچه زندگی امامزاده را برایمان بازگو کرد. برای صرف صبحانه که شامل پنیر محلی، گردو و سبزی بود زیر سایه‌ی درختان نشستیم و بعد از آن درس گیاهان سبز و اهمیت آن را تدریس کردم.



سپس به محل آبشار رفتیم و به تماشای حیوانات اهلی نشستیم. در همین هنگام صداهای محیط پیرامون را ضبط کردیم و عکس‌های زیبایی گرفتیم و درس روستا از کتاب «مدنی» و درس آب از کتاب «بخوانیم» اول را یادآوری کردم. برنامه بعدی ما کوه‌پیمایی ساده بود. بچه‌ها در کوه چند نمونه از داروهای گیاهی و چند نمونه سنگواره پیدا کردند. این‌جا بود که به بحث تاریخچه‌ی زمین و خاک زندگی‌بخش و تاریخچه‌ی جانداران اشاره کردم.

وقت اذان که شد، حسین با صدای زیبایش اذان داد. همراه بچه‌ها، نماز را به جماعت خواندیم و سپس برای صرف ناهار سیب‌زمینی‌ها را در آتش زغالی ریختیم و تخم‌مرغ‌ها را آب‌پز کردیم. علی گفت: «آقا شما نگفتید که پختن سیب‌زمینی و تخم‌مرغ، تغییر شیمیایی است!» و بچه‌ها که از این حضور ذهن علی شگفت‌زده شده بودند، او را تشویق کردند.

بعد از استراحتی کوتاه به سمت تقی آباد به راه افتادیم. در این حین علی که دستش زخمی شده بود، از من کمک خواست. من در کیفم باند و چسب داشتم. دست علی را پس از ضدعفونی کردن، بستم و به مبحث باکتری‌ها و ویروس‌ها پرداختم.

کم‌کم به روستا نزدیک شدیم و اولیا از ما استقبال گرمی کردند. این‌گونه بود که درس‌های ریاضی، علوم، هدیه‌های آسمان، طرح کرامت، ورزش، هنر و اجتماعی را در امامزاده تدریس کردم.

شنیدن کی بود مانند دیدن...

مروری بر تأثیر افزایش حافظه‌ی بینایی در تقویت املا

طاهره شبیرخانی

آموزگار مرکز درمان اختلال یادگیری ستایش، بابلسر

حافظه‌ی بینایی به قدرت ذخیره‌ی اطلاعات از طریق چشم و بینایی و نیز به توانایی بازخوانی آن اطلاعات به هنگام نیاز گفته می‌شود. ضعف حافظه‌ی بینایی در املا موجب می‌شود که دانش‌آموز نتواند شکل صحیح حروف چند شکلی (ث، ص، س، ز، ظ، ض) را که قبلاً در یک کلمه دیده، به‌خاطر آورد و این فراموشی موجب ضعف در املا می‌شود. کودکی که ناتوان از یادآوری یا تجسم حروف و ترتیب و توالی آن در کلمات باشد، بی‌تردید در املا ضعیف خواهد بود. حافظه‌ی دیداری در یادگیری برای بازشناسی و به‌یادآوردن حروف الفبای نوشته شده، به اندازه‌ی تکامل هجی کردن و مهارت‌های زبان نوشتاری مهم است. مهارت‌های املا نویسی یکی از مهارت‌های مهم زبان نوشتاری است که نوشتن نیمه‌فعال محسوب می‌شود. املا یکی کلمه پیچیده‌تر و دشوارتر از خواندن آن است، چرا که در خواندن، نشانه‌ها و حروف الفبا در بازشناسی کلمه، شخص را یاری می‌کنند، اما در نوشتن دانش‌آموز باید بر روابط آواها و نشانه‌ها، تجزیه‌ی واژه‌ها و نحوه‌ی ترکیب عناصر متشکله‌ی آن آگاهی و مهارت کامل پیدا کند. علت عمده‌ی غلط‌های دیکته، ضعف حافظه‌ی دیداری است. یعنی کودک قادر نیست تصویر حروف موردنظر را در کلمه به‌خاطر بیاورد. رونویسی کردن درست این واژه‌ها می‌تواند به دانش‌آموز کمک کند، اما این کمک الزاماً به سایر موارد انتقال نمی‌یابد. بهتر است حافظه‌ی دیداری کودک را تقویت کنیم تا نه تنها دیکته‌ی درست واژه‌های را که غلط نوشته است، فرا گیرد بلکه با خواندن و دیدن هر کلمه‌ی جدید، توانایی به‌خاطر سپاری آن را داشته باشد. تقویت ادراک دیداری موجب می‌شود که دانش‌آموزان با دقت بیشتری نگاه کنند و به درک بهتری از دیدن اشیاء، شکل‌ها و کلمات برسند و هم‌چنین موجب یادگیری بهتر درس‌ها و اعتماد به نفس بیشتر در آن‌ها خواهد شد. بسیاری از تکنیک‌های موفق در آموزش املا به‌طور عملی به تقویت حافظه‌ی توالی بینایی تأکید دارند. برای مثال **فرنالد** فن ردگیری را برای

شهین دیواندری

آموزگار دبستان دکترعلی شریعتی
سرگروه پایه‌ی اول شهرستان سبزوار

املا روی ماسه

فعالیتی برای یادگیری سریع‌تر نشانه‌ها و کلمه‌های فارسی

در هر کلاس دانش‌آموزانی وجود دارند که در نوشتن بعضی از کلمات مشکل دارند و همین امر، ممکن است به روحیه و روان آن‌ها صدمه وارد کند. در تجربه‌ای که شرحی از آن را ارائه می‌دهم، به چگونگی آماده‌کردن دانش‌آموزان برای دیکته‌نویسی با استفاده از حس لامسه و بازی اشاره می‌کنم. بعد از تدریس نشانه‌ی (ای، ی، ای، ا) تعدادی از دانش‌آموزان کلاس از بعضی از کلمه‌ها را در املا غلط می‌نوشتند. برای همین با همکاری و تبادل نظر با مدیریت مدرسه، تعداد ۳۰ ظرف لبه‌دار و یک کیسه ماسه تهیه شد و یک زنگ دیکته به املا روی ماسه اختصاص یافت. در این ساعت کلمه‌های مشکل‌تر را به دانش‌آموزان می‌گفتم و آن‌ها با انگشت روی ماسه می‌نوشتند و بعد از ارزش‌یابی فرآیندی، باز کلمه‌ی

آموزگار عشایر، کارشناس ارشد تحقیقات آموزشی

اشاره

سال گذشته، در پنج بخش در سلسله مطالبی راجع به معلمان چندپایه، کوشیدیم راهکارهای علمی - عملی کار در این کلاس‌ها را بررسی کنیم. برخلاف آن که آن مطالب مورد استقبال آموزگاران قرار گرفت؛ ولی گروهی از مخاطبان در تماس با دفتر مجله اعلام داشتند، بهتر است مطالبی را منتشر کنید که با ویژگی‌های فرهنگی - اجتماعی کشورمان تطابق بیشتری داشته باشد. در این میان، آقای دکتر عطاران، سردبیر مجله‌ی رشد مدرسه‌ی فردا و استاد دانشگاه تربیت معلم، یکی از دانشجویان کارشناسی ارشد خود به نام مصطفی عبدلی را معرفی کرد که ضمن تدریس در منطقه‌ی پشتکوه لرستان، با تحقیقات گسترده، یادداشت‌های قابل توجهی از کار آموزشی در میان عشایر این منطقه را به تحریر درآورده بود. امکان انتشار نوشته‌های مذکور، به رغم جامعیت، از طریق مجله ممکن نبود. از این رو، از طریق دکتر عطاران، از آقای عبدلی خواستیم که برای رشد آموزش ابتدایی، چهار یادداشت بنویسد تا آن‌ها را در شماره‌های آبان، دی و اسفند ۹۰ و نیز اردیبهشت‌ماه ۹۱ منتشر کنیم. این یادداشت‌ها، که نخستین بخش آن را در این شماره خواهید خواند، سرشار از نکته‌هایی است که می‌تواند در مطالعات مردم‌شناسی و نیز فعالیت‌های آموزشی در میان عشایر، به عنوان خمیرمایه‌ی اولیه مورد استفاده‌ی محققان قرار گیرد. زیرسقف آسمان دوره‌ی پانزدهم مجله‌ی رشد آموزش ابتدایی، با عشایر خون گرم منطقه‌ی پشتکوه لرستان قدم خواهیم زد و از تجربه‌های آن‌ها خواهیم آموخت.

بدون شک معلم در تمام فرهنگ‌ها جایگاه ویژه‌ای دارد و دلیل داشتن این جایگاه برمی‌گردد به وظیفه‌ی بسیار حساس تربیت افراد جامعه. البته متناسب با هر فرهنگ انتظارات مردم از معلم نیز شکل‌های متفاوتی به خود می‌گیرد. این تفاوت انتظارات به حدی گسترده است که حتی در بین مناطق شهری، روستایی، عشایری کشور خودمان نیز قابل تأمل است؛ به نحوی که در شهرها انتظارات مردم از معلم صرفاً به امر تربیت دانش‌آموزان محدود می‌گردد ولی در مناطق عشایری مردم علاوه بر تربیت دانش‌آموزان در مدرسه انتظارات دیگری نیز از معلم دارند. البته دلیل انتظارات متفاوت مردم عشایر از معلمان، شرایط و ویژگی‌های محیطی زندگی مناطق عشایری است که علاوه بر مشکل کم‌سوادی به کمبود امکانات منابع کسب اطلاعات موردنیاز در زندگی مربوط می‌شود.

برای مثال تعدادی از انتظارات عشایر از معلمان به شرح زیر است:

۱. عموماً این‌جا انتظار از معلم وظیفه‌ی تربیت دانش‌آموز است. به طوری که اوایل سال پدر یکی از دانش‌آموزان به من گفت: «مهم‌تر از درس خواندن بچهم این است که او را خوب تربیت کنی، به صورتی که حتی در منزل منظم و بالبد باشد.»
۲. این که معلم به مسائل و احکام شرعی تسلط داشته باشد. چرا که گاه از احکامی می‌پرسند و انتظار دارند که حتماً جواب درست به آن‌ها بدهم. یک بار پرسیدند اگر ماهی روی تور ماهی‌گیری بمیرد، حکمش چیست؟ چون مطمئن نبودم، گفتم نمی‌دانم، ولی آن‌ها با تعجب پرسیدند: «چطور می‌شود که شما



ندانید؟» چون دیدم فایده ندارد، در حد فهم خودم جواب را گفتم، ولی سفارش کردم باز پرسید تا مدیون نشوم.

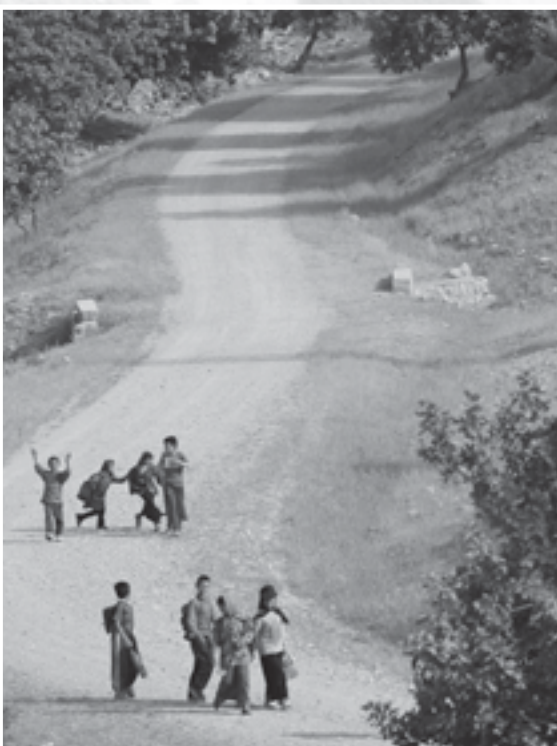
۳. در میان عشایر این انتظار از معلم می‌رود که توانایی خواندن دعاها و ذکرهای ویژه‌ای را داشته باشند. مثلاً روز عید قربان یکی از خانواده‌ها یک قربانی داشت. یک کتاب دعا (مفاتیح‌الجنان) برایم آوردند تا من هم دعای ذبح قربانی را برایشان بخوانم. من هم رفتم و دعا را برایشان خواندم.





در صورت بروز درگیری و اختلاف بین اهالی سعی کنیم که به هیچ وجه دخالت نکنیم.

۸. آن‌ها درباره‌ی هر چیزی سؤال می‌کنند. سؤال درباره‌ی موتور برق، اصلاح کردن موی سر و حتی خرابی گوشی تلفن همراه. به همین دلیل یک بار خیلی هنر به خرج دادم و گوشی یکی از اهالی را به نام تعمیر، خراب کردم در نتیجه‌اش با وجودی که نمی‌خواست اما من با اصرار زیاد گوشی دوم خودم را به او دادم و البته او به این شرط قبول کرد که بعداً به من پس دهد. خلاصه بگویم که هر کس معلم عشایر شود، باید اطلاعات جامعی را در موارد بالا و حتی کمک‌های اولیه و تعمیر ماشین بداند. چرا که با توجه به کمبود امکانات در محل مردم انتظارات خیلی زیادی از شخص معلم دارند و البته به نظر خودم با توجه به شرایطشان باید به آن‌ها حق داد.



۴. در طول سال‌های تدریس داروهای مربوط به دام‌هایشان را نزد من می‌آوردند تا کاربرد و نحوه‌ی مصرف آن‌ها را برایشان بگویم. این کار اغلب به علت نبودن بروشور و یا خارجی بودن داروها برایم غیرممکن بود. گاه اسم داروها را یادداشت می‌کردم و می‌آدم شهر می‌پرسیدم. ولی یک بار که یکی از آن‌ها یک داروی خارجی بدون بروشور آورده بود، گفتم: «نمی‌دانم.» مراجعه‌کننده خیلی ناراحت شد و گفت: «پس این همه درس خواندی که چی؟» من هم که دیدم چاره‌ای نیست، گفتم بیشتر از این چیزی ننوشته، برو بروشور را بیاور تا بگویم کاربردش چیست، که الحمدلله گفت: آن را پرت کرده است بیرون. اگر بروشور را هم می‌آورد باز هم نمی‌توانستم کمکی به او بکنم.

عشایر

حریف باشد

۵. با توجه به این که در بین عشایر بازار داستان‌گویی (دینی و اخلاقی) و بیان سرگذشت و ماجراهای جالب طرفداران بسیار زیادی دارد، در صورتی که معلم از این بابت داستان‌های زیادی بداند؛ به‌طور حتم مردم عشایر دید بهتری نسبت به او خواهند داشت. من هم از این بابت وضع اطلاعاتم بد نبود و در ضمن هر موقع به خانه می‌رفتم درباره‌ی داستان‌ها و ماجراهای قدیمی مطالعه می‌کردم تا چیزی برای گفتن داشته باشم. این در حالی بود که هر گاه داستانی را تعریف می‌کردم، دانش‌آموزانم همان داستان را از قول من برای دیگر دانش‌آموزان بیان می‌کردند و حتی گاهی اصرار داشتند تا خودم دوباره آن داستان را برای آن‌ها هم تعریف کنم.

۶. از جمله موارد دیگری که پیش می‌آید، سؤالاتی درباره‌ی بیماری‌های انسان و داروهای آن است.

۷. همواره از معلم انتظار می‌رود که در صورتی که نزاعی بین اهالی پیش بیاید، او نقش میانجی را داشته باشد. هم‌چنان که یک‌بار بین دو نفر از اهالی اختلافی ایجاد شده بود. من در این خصوص بی‌تفاوت عمل کردم و چون مدرسه نزدیک محل درگیری بود، از ترس کشیده شدن دامنه‌ی درگیری به مدرسه سعی دقیقه زودتر کلاس را تعطیل کردم. اما دید اهالی به عمل من این بود که ترسیده‌ام و برای همین دخالت نکردم. آن‌ها انتظار داشتند وارد عمل شوم و جلوی درگیری را بگیرم. لازم به ذکر است که قبلاً معلمان قدیمی‌تر توصیه کرده بودند که

این دو جدول مهم!

آشنایی با جدول‌های یکان - دهگان و یکی - ده‌تایی در ریاضیات دوره‌ی ابتدایی

فاطمه ملکی جلیلی

کارشناس ارشد آمار و مدرس تربیت معلم زینبیه، پیشوا

و عبارت زیر غلط است.

ده‌تایی	یکی
۱۸	۱۹

دلیل معرفی این دو جدول

جدول یکی - ده‌تایی برای انجام عمل تفریق باید استفاده شود.

چون به عنوان مثال در تفریق $45 - 29$ داریم:

ده‌تایی	یکی
۳	۱۵
۴	۵
- ۲	۹
۱	۶

پس یک دسته‌ی ده‌تایی را باز کرده و آن را از جنس یکی‌ها کرده و آن‌ها را کنار یکی‌ها ۱۵ می‌بینیم، که انجام این کار در جدول یکان - دهگان غلط است.

برعکس، برای انجام عمل جمع $29 + ۳۵$ داریم:

دهگان	یکان
۱	۵
۳	۹
+ ۲	۴
۶	۴

می‌دانیم در این جدول، جمع «۵» و «۹» برابر ۱۴ می‌شود، که

نکته: این مطلب صرفاً برای آگاهی بیشتر آموزگاران چاپ می‌شود. لذا استدعا دارد از ارائه‌ی محتوای آن به صورت تدریسی به دانش‌آموزان خودداری شود.

یکی از مطالب مطرح شده در کتاب‌های دوره‌ی ابتدایی، وجود دو جدول «یکی - ده‌تایی» و «یکان - دهگان» است. جدول یکی - ده‌تایی از کتاب پایه‌ی اول شروع می‌شود، ولی جدول یکان - دهگان از اواسط کتاب پایه‌ی دوم معرفی می‌شود.

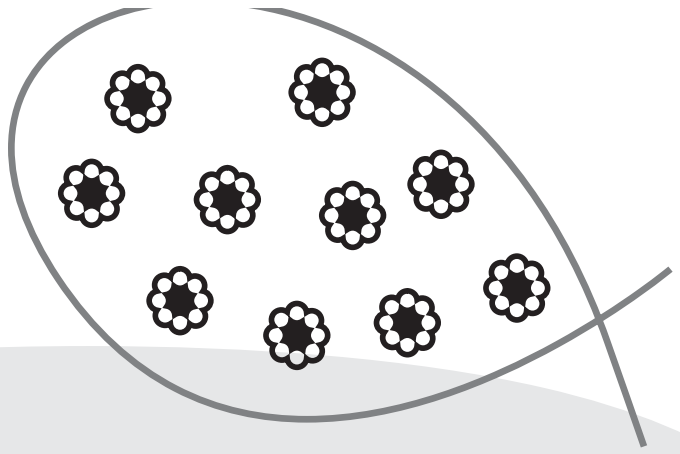
تفاوت دو جدول

در جدول یکی - ده‌تایی، هر ستون نشان‌دهنده‌ی تعداد اشیای یکی است، که این اشیا ممکن است از نه عدد هم بیشتر باشند و ستون ده‌تایی، تعداد دسته‌هایی ده‌تایی را نشان می‌دهد که باز هم ممکن است تعداد آن‌ها از نه عدد بیشتر باشد. به عبارت دیگر در جدول یکی - ده‌تایی عبارت‌های زیر، عبارت‌های صحیحی هستند.

ده‌تایی	یکی	ده‌تایی	یکی
۷	۴	۱۷	۱۴

ولی در جدول یکان - دهگان، هر ستون نشان‌دهنده‌ی رقم‌های یک عدد است. به عبارت دیگر ستون یکان نشان‌دهنده‌ی رقم یکان و ستون دهگان، نشان‌دهنده‌ی رقم دهگان است و می‌دانیم ارقام یک عدد از نه بیشتر نمی‌شود. پس عبارت زیر در جدول یکان - دهگان صحیح است.

دهگان	یکان
۸	۹



دانش آموز ده‌تایی ایستاده است و کارت‌ها را نیز به همین ترتیب بر روی تابلو نصب می‌کنند. سپس معلم به دانش‌آموزان خواهد گفت: «برای جلوگیری از ایجاد اشتباه، یک خط بین این دو کارت و یک خط زیر این دو کارت رسم می‌کنیم.»

به این صورت جدول

ده‌تایی	یکی

زمانی که در پایه‌ی دوم قرار شد تفاوت دو جدول دیده شود، معلم به دانش‌آموز یکی تأکید می‌کند که وسایل را یکی یکی بگیرد و هیچ محدودیتی برای نگهداری وسایل ندارد، ولی اگر دوست داشته و قادر به نگهداری وسایلت نبودی و توانستی با استفاده از دانه‌های یکی، بسته‌های ده‌تایی بسازی، می‌توانی از دوست ده‌تایی خودت خواهش کنی به تو کمک کنی.

وی برای معرفی جدول یکان - دهگان دو نفر دیگر از دانش‌آموزان را آورده و به آن‌ها نام‌های یکان و دهگان را می‌دهیم و برای هر یک از آن‌ها یک دسته کارت ۹، ۱، ۰، ۱۰، آماده می‌کنیم (برای یکان کارت‌های آبی‌رنگ و برای دهگان، کارت‌های قرمز رنگ) و به آن‌ها تذکر می‌دهیم که هر یک از شما در یک زمان، فقط می‌توانید یک کارت در دست خود داشته باشید. سپس این ۲ نفر به جدول یکی - ده‌تایی نگاه می‌کنند. اگر نفر یکی مثلاً پنج وسیله در دست داشت، یکان کارت آبی رنگ شماره‌ی «۵» را در دست می‌گیرد. اگر ده‌تایی مثلاً هفت بسته ده‌تایی در دست داشت، نفر دهگان کارت قرمز رنگ شماره‌ی «۷» را در دست خواهد گرفت. پس جدول یکان - دهگان نشان می‌دهد که تعداد ۷۵ وسیله در دست دانش‌آموزان است.

ولی اگر ۱۵ وسیله در دست یکی‌ها بود، یکان مجبور می‌شود یک کارت آبی‌رنگ شماره‌ی «۵» و کارت قرمز رنگ شماره‌ی «۱» را در دست بگیرد، ولی چون اجازه دارد فقط یک کارت آبی‌رنگ در دست بگیرد، کارت «۵» آبی‌رنگ را در دست می‌گیرد و کارت «۱» قرمز رنگ را که نشان‌دهنده یک بسته ده‌تایی است را به دست دهگان می‌دهد.

حالا اگر در دست ده‌تایی هفت بسته‌ی ده‌تایی باشد، دهگان قصد دارد کارت «۷» قرمز رنگ را در دست بگیرد. ولی چون کارت «۱» قرمز رنگ در دستش است، آن کارت را زمین گذاشته و به جای هر دوی آن‌ها کارت «۸» قرمز رنگ را در دست می‌گیرد. پس جدول یکان - دهگان نشان می‌دهد که تعداد «۸۵» وسیله در دست دانش‌آموزان است.

چون در ستون‌های این جدول نمی‌توان عدد بیش‌تر از «۹» نوشت، مجبور می‌شویم «۴» را که از جنس یکان است، در ستون یکان نگه داشته و یک را که از جنس دهگان است با دهگان جمع کنیم. اگر این جمع در جدول یکی - ده‌تایی انجام شود، دانش‌آموز می‌تواند جواب عبارت را به صورت زیر بنویسد:

ده‌تایی	یکی
۳	۵
+ ۲	۹
۵	۱۴

چون نوشتن عدد ۱۴ در ستون‌های جدول یکی - ده‌تایی غلط نیست پس معرفی هر دو جدول در پایه‌های ابتدایی لازم است.

روش عملی برای معرفی تفاوت این دو جدول به دانش‌آموزان

برای معرفی هر یک از این دو جدول به دو دانش‌آموز احتیاج داریم. برای معرفی جدول یکی - ده‌تایی، یکی از دانش‌آموزان وسایل را یکی یکی از دست معلم گرفته و وقتی تعداد آن‌ها به ۱۰ عدد وسیله رسید، به کمک معلم دور آن را بسته و به دوستش می‌دهد که به او در نگهداری وسایل کمک کند.

معلم از دانش‌آموز اول سؤال می‌کند: «وسایل را چندتا چندتا تحویل گرفتی؟»

دانش‌آموز: یکی یکی.

معلم: «پس اسم تو یکی است.» و یک کارت یکی به دست دانش‌آموز می‌دهد.

معلم از دانش‌آموز دوم سؤال می‌کند: «وسایل را چندتا چندتا تحویل گرفتی؟»

دانش‌آموز: «ده‌تا، ده‌تا.»

معلم: «پس اسم تو ده‌تایی است.» و یک کارت ده‌تایی به دست این دانش‌آموز می‌دهد.

معلم از هر دانش‌آموز خواهد خواست تا کارت خود را بر روی تابلو نصب کند. (البته در موقع ایستادن دانش‌آموز، یکی در سمت راست

طاهره جهانگیری

آموزگار دبستان شاهد میرزا هاشم معمار، کاشمر

دارت الفبا

شناخت حروف الفبا در درس فارسی پایه‌ی اول، لازمه‌ی خواندن و نوشتن است و برای تحقق این امر و همچنین لذت‌بخش کردن زنگ فارسی با الهام از ورزش دارت، وسیله‌ای تهیه کردم که نتایج استفاده از آن شناخت حروف و کلمه‌سازی و در نهایت پیشرفت در خواندن همراه با شادی است.



نام وسیله: دارت الفبا

وسایل لازم برای ساخت دارت: ورقه فلزی در ابعاد دل‌خواه یک عدد، مقوایی که حروف الفبا روی آن نوشته شده باشد و دارت آهن‌ربایی یک عدد.

هدف بازی: شناخت حروف، مهارت در خواندن و کلمه‌سازی و جمله‌سازی.

شرح بازی: در ابتدا صفحه‌ی دارت در مکانی مناسب نصب می‌شود. دانش‌آموز از فاصله‌ی مشخص، دارت را پرتاب می‌کند؛ به هر نشانه که برخورد کرد با آن کلمه می‌سازد و بعد جمله می‌گوید و روی تخته می‌نویسد. با این بازی، گنجینه‌ی لغات دانش‌آموز افزایش پیدا کرده و لحظات شادی را سپری خواهد کرد.

نفس کشیدن با خرس

مهین شیران

آموزگار دبستان مسلم، اصفهان

در پایه‌ی دوم در ساعت جمله‌سازی، مستطیلی در گوشه‌ی تخته کشیدم و دو کلمه‌ی «بینی» و «جنگل» را داخل آن نوشتم. سپس دو جمله نوشتم و به یکی از دانش‌آموزان گفتم: «به جمله‌ها نگاه کن و آن‌ها را با کلمات داخل مستطیل کامل کن.» دانش‌آموز که هول کرده بود، این‌گونه نوشت:

خرس در بینی زندگی می‌کند.

ما با خرس نفس می‌کشیم.

کامل شدن غیرطبیعی دو جمله، موجی از شادی را در کلاس پدید آورد و تا مدت‌ها بچه‌ها در حال خندیدن بودند.

ترس

انتخاب: فرح بانو قائمی

آموزگار از ساری

✓ خیلی جالب است. برخی از ما از سوسک

می‌ترسیم، ولی از له کردن شخصیت دیگران مثل

سوسک نمی‌ترسیم.

✓ از عنکبوت می‌ترسیم، ولی از این که تمام

زندگی‌مان تار عنکبوت ببندد، نمی‌ترسیم.

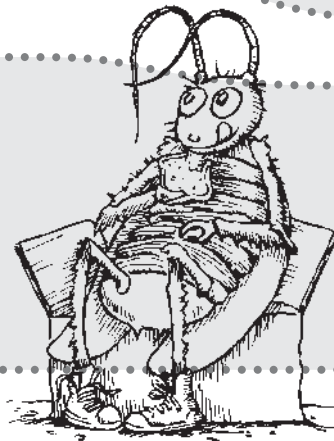
✓ از شکستن لیوان می‌ترسیم، ولی از شکستن دل آدم‌ها

نمی‌ترسیم.

✓ از این که به ما خیانت کنند، می‌ترسیم، ولی از خیانت به دیگران نمی‌ترسیم.

در واقع، گاهی اوقات برای فرار از تمامی کلیشه‌ها، آن قدر برخلاف جهت

حرکت می‌کنیم که خود، کلیشه می‌شویم.



دیروزی‌ها، امروز‌ها

ثریا امینی

آموزگار دبستان هاجر هجرت، مریوان

در سال ۱۳۶۲ در کلاس اول ابتدایی بودم. به‌خاطر جنگ تحمیلی عراق علیه ایران آواره شدیم و برای زندگی به یکی از روستاهای نزدیک «گویزه کوبره»، در سه کیلومتری شهر مریوان رفتیم.

فصل پاییز بود. با ذوق و شوق کودکانی خود به مدرسه می‌رفتم و با دوستانم بازی می‌کردم. روزی بعد از نوشتن املا من و دوستم مریم - که همیشه روی یک میز می‌نشستیم - دفتر املا را تحویل دادیم. معلم هم شروع کرد به تصحیح. بعد یکی یکی دفترهایمان را تحویل می‌گرفتیم. در ضمن نمره‌ها با صدای بلند قرائت می‌شد. نمره‌ی من همیشه خوب بود و از این بابت همیشه خیالم راحت بود، اما منتظر دفتر مریم شدم. از چشمان نگران و غمگینش فهمیدم که نمره‌ی بدی گرفته، به همین خاطر چیزی نپرسیدم. زنگ تفریح به صدا درآمد. دست مریم را گرفتم و برای بازی به حیاط دبستان رفتیم. زنگ بعد آقای معلم با صدای بلند گفت: «فردا باز هم املا می‌گیرم و اگر کسی نمره‌ی بد بگیرد، تنبیه می‌شود!» صورت غم‌بار و سکوت مریم باز هم مرا نگران کرد، ما نگاهی به هم انداختیم.

فردای آن روز باز دفترها به روال قبل باز شد و شروع به نوشتن کردیم. دلم می‌خواست به مریم کمک کنم، اما با حضور آقای معلم از من کاری ساخته نبود.

همه‌ی دفترها بعد از تصحیح تحویل دانش‌آموزان شد. آقای معلم اسامی دانش‌آموزانی را که نمره‌ی بد گرفته بودند، خواند. مریم در بین آن‌ها بود. حلقه‌ای از بچه‌ها درست شد. آقا معلم وسط آن‌ها ایستاده بود. با چوبی که در دست داشت آن‌ها را نگران‌تر از قبل می‌کرد. من هم به خاطر مریم، متوجه حرف‌های آقا معلم نشدم، انگار که کر شده بودم.

معلم ما چوب را بالا و بالاتر گرفت و اولین ضربه را به دست مریم زد. چشمان معصوم و صورت اشک‌بار مریم به سوی دستان کوچکش خم شد، مثل کبوتری مجروح در میان خون دستانش می‌غلطید. صدای گریه‌ی او هنوز در گوش‌هایم هست و مرا آزار می‌دهد. با سروصدای او معلم کلاس پنجمی‌ها که مدیر مدرسه هم بود به کلاس آمد، ما را به حیاط فرستادند و مریم کوچولو را به دفتر مدرسه بردند.

ساعتی و شاید کمتر گذشت. مادر مریم با پسر کوچکش که روی دوشش بود، آمد. گویا سادگی و معصومیت مریم از مادر به او رسیده بود. همه جلوی دفتر بودیم. سعی می‌کردیم حرف‌های همه را بشنویم. شنیدیم که مادر، مریم را دل‌داری می‌داد و می‌گفت: «اشکالی ندارد. به خاطر خودت تو را کتک زده‌اند. بزرگ‌شده‌ی یادت می‌رود.»

هفتم اردیبهشت سال ۱۳۹۰ در دفتر آموزشگاه نشسته بودم. زنگ ورزش بود و مشغول خواندن روزنامه‌ی «نگاه» بودم که مادری با عصبانیت وارد دفتر شد. دخترش کلاس چهارم بود و گویا مربی بهداشت شامپویی را برای نظافت بهتر موهای سرش به او داده بود. مادر از این کار مربی ناراحت شده بود و نمی‌خواست قبول کند که موهای فرزندش آلوده است. او شامپو را با شدت هرچه تمام‌تر روی میز کوبید و اظهار ناراحتی کرد. مربی بهداشت جرئت وارد شدن به اتاق دفتر را نداشت. او از دور شاهد ماجرا و حرف‌های زشتی بود که به معلمان زده می‌شد. توجیه و حرف‌های معلمان برای او سودی نداشت. او همه را تهدید و حرف‌های نامربوط خود را تکرار می‌کرد.

با دیدن این منظره و شنیدن قضاوت اولیا، ناخودآگاه به یاد برخورد و رفتار مادر مریم افتادم و...



تصویرگر: میثم موسوی



خیاط در کوزه افتاد!

تنگناهای یک آموزگار کلاس اولی در آموزش الفبا به کودک خود

سعیده اصلاحی

آموزگار کلاس اول، دبستان شهید محراب مدنی، منطقه ۱۵ تهران

اشاره

گاهی مطالبی از خاطرات و تجربه‌های همکاران به دستمان می‌رسد که دارای نکات جالبی است و بیان‌گر علاقه‌مندی و حساسیت آموزگاران نسبت به دانش‌آموزان و مسائل آموزشی است. بد نیست یادآوری کنیم که اگر این مطالب با آموزه‌های روان‌شناسی بیشتر همراه شود، نتایج مؤثرتری خواهد داشت. در تجربه‌ای که آمده است به نظر می‌رسد دغدغه‌ها و نگرانی‌های مادر بسیار بیشتر از فرزند است. یک توصیه‌ی مهم روان‌شناسی این است که به کودکان اجازه بدهیم اثرات موفقیت‌ها و شکست‌هایشان را لمس کنند.

افزایش دانش تربیتی معلمان و والدین موجب خواهد شد تا رفتار آن‌ها در موقعیت‌های گوناگون، منطقی و مؤثرتر باشد.

آموزشی را زیوررو کردم، جز حرف‌های تخصصی و ناکارآمد، عایدم نشد. مطالبی هم که کاربردی بودند به درد کار من نمی‌خوردند. رفتم سراغ تجربه‌های شفاهی همکاران و یک به یک شروع به اجرا کردم:

* چند روز، حروف را کمرنگ نوشتم تا او پرنرنگ کند... به این کار عادت کرد و دیگر به خودی خود چیزی نمی‌نوشت، دیدم کار دارد بدتر می‌شود.

* خمیر بازی خریدم. آن را روی یک بشقاب پهن کردم. حروف را بزرگ روی آن نوشتم و از او خواستم با چاقوی پلاستیکی دورش را مثل کیک تولد ببرد و از من جایزه بگیرد. اما دست او هنوز مهارت برش نداشت، خمیر در یک گوشه جمع می‌شد و شکل حروف به هم می‌ریخت، عسل هم آن را مچاله می‌کرد و با آن یک چیز دل‌خواه درست می‌کرد مثل مار... گل و... این راه هم به جایی نرسید.

* چون نقاشی را خیلی دوست داشت، حروف را بزرگ و توخالی

سه سال پیش وقتی که دخترم عسل به کلاس اول رفت، هیچ‌وقت فکر نمی‌کردم با وجود سابقه‌ی چندین ساله‌ی تدریس در پایه‌های گوناگون ابتدایی، برای آموزش به او با مشکل مواجه شوم. عسل، دختری بسیار بازیگوش بود و تخیل‌گرایی و علاقه‌ی مفرطش به بازی سبب می‌شد سر کلاس تمرکز لازم برای دریافت مطالب را نداشته باشد و یادگیری‌اش مختل شود. از همان روزهای اول، کتاب «بنویسیم» اش ناقص و مشق‌های کلاسیش درهم و به اصطلاح «خرچنگ، قورباغه»! بود. هرچه تلاش می‌کردم مثل سایر بچه‌ها حروف را یاد بگیرد و از بقیه عقب نماند، فایده‌ای نداشت. یک صفحه رونویسی و نیم‌صفحه دیکته‌اش را هر روز به زور می‌نوشت و تا از او غافل می‌شدم، به سراغ عروسک‌ها و لوازم خاله‌بازی‌اش می‌رفت. اخم و بی‌اعتنایی من هم دیگر چندان کارساز نبود.

هر هفته بر تعداد حرف‌های آموزش داده شده، افزوده می‌شد و کار من برای تفهیم به او سخت‌تر. هرچه کتاب‌ها و مجلات و بروشورهای

* پنج تا بوس آب‌دار، یک بار کولی از این‌ور تا آن‌ور اتاق پذیرایی و... این‌ها نمونه‌هایی از جایزه‌های غیرمنتظره من به عسل بود

یک سینی دادم به عسل تا بعد از نوشتن تکلیفش، با آن‌ها بازی کند. این روش جواب داد به‌ویژه که او می‌توانست غیر از حروف، اعداد را هم به این شکل بنویسد. البته گاهی سنگ‌ریزه‌ها از سینی بیرون می‌ریختند و زیرپا می‌رفتند و صدای اهل خانه را درمی‌آوردند! کار شناسایی و تشخیص حروف، خوب پیش‌رفته بود، اما هنوز در ترکیب آن‌ها مشکل داشتم.

حروف آهن‌ربایی

شکلک‌های جورواجور روی یخچال مرا به فکر فرو برد. حروف را روی مقواهای رنگی کشیدم، بعد آن‌ها را بریدم و پشتشان، آهن‌رباهای کوچک چسباندم. اول چند حرف متنوع و ساده و بعد هم آن‌ها را به صورت درهم ریخته، روی یخچال چسباندم.

وقتی عسل، طبق معمول رفت سر یخچال تا به قول خودش - آب یخچالی! - بخورد آن‌ها را دید و شروع کرد به بازی. با این که حروف درهم ریخته بودند، آن‌ها را کنار هم چید و این جمله‌ی معروف را نوشت: «بابا آب داد!» آن قدر ذوق زده شدم که پریدم و بغلش کردم و بوسیدمش. طفلک اولش ترسید، بعد هاج و واج نگاهم کرد. بعد با هم زدیم زیر خنده. از آن به بعد تا مدتی کار من شده بود، پُتر و بچسبان و کار عسل؛ بچین و بخوان. کم‌کم عددها و نشانه‌های جمع و تفریق هم اضافه شد و من توانستم به مدد همین روش، ریاضی را هم به او تفهیم کنم. هنوز هم گاهی از این روش برای آموزش جدول ارزش مکانی، خواندن اعداد چند رقمی و جدول ضرب استفاده می‌کنم.

جای من کجاست؟

حالا دیگر عسل از مرحله‌ی «تاتی تاتی» گذشته بود و نوبت تمرین جمله‌سازی بود. از باقی مانده‌ی مقواهای رنگی، چندین کارت هم اندازه بریدم و با خط درشت، کلمات کلیدی هر درس را روی آن‌ها نوشتم. او کلمه‌ها را تک‌تک می‌خواند و از چیدن کلمات کارت‌های مرتبط، یک جمله‌ی معنادار می‌ساخت. هر بار هم که مهمان به خانه می‌آمد، عسل هم سبد کارت‌هایش را برمی‌داشت و شروع به هنرنمایی می‌کرد. گاهی هم جایزه‌های غیرمنتظره‌ای می‌گرفت. مثلاً:

«پنج تا بوس آب‌دار، یک بار کولی از این‌ور تا آن‌ور اتاق پذیرایی!» ... از آن روزها، سه سال می‌گذرد. حالا عسل بزرگ‌تر شده، به سن تکلیف رسیده و می‌تواند مجله و کتاب بخواند. حالا وقتی جمله‌های پشت ماشین، نوشته‌های روی پتوهای تبلیغاتی یا زیرنویس‌های تلویزیون را به سرعت می‌خواند، سر به آسمان بلند کرده و با تمام وجود زمزمه می‌کنم: «خدایا شکرت».

روی کاغذ کشیدم و از او خواستم تا داخلش را رنگ کند و نامش را بگوید، ولی چون قرار بود نامش را حفظ کند و بگوید، با اکراه رنگ می‌کرد یا طفره می‌رفت. این کار، هم وقت‌گیر بود و هم بازدهی نداشت. * روی شیشه و آینه‌ی بخار گرفته‌ی داخل حمام، حروف را با انگشت می‌نوشتیم و بلندبلند نامشان را تکرار می‌کردیم. اما بخار روی آن‌ها به سرعت محو می‌شد و آموزش من هم نیمه‌کاره می‌ماند!

* برایش یک تابلوی مغناطیسی خریدم تا با قلم مخصوص، حروف را روی آن‌ها بنویسد، اما او شروع به کشیدن گل و بلبل و کوه و درخت می‌کرد و همین که من اعتراض می‌کردم و می‌گفتم: «خب، بنویس»، تابلو را به من تقدیم می‌کرد و می‌رفت سراغ بازی.

* گفتن قصه و خواندن شعر هم فایده‌ای نداشت، چون نمی‌شد در آن‌ها حروف را نوشت و تمرین کرد.

حروف به ترکیب رسیده بودند و کار بسیار سخت شده بود. نشانه‌های مشابه چند شکلی، ترکیبات صامت و مصوت، جمله‌سازی و کاربرد صحیح کلمات. و اوایل... همه روی هم تلنبار شده بود. عسل نمی‌خواست یاد بگیرد. نمی‌خواست به مدرسه برود. می‌گفت: «منو ببر پیش دبستانی، اون جا خوب بود.» می‌گفتم: «تو بزرگ شدی، باید خوندن و نوشتن یاد بگیری، پیش دبستانی مال کوچکتراست.»

با گریه می‌گفت: «منم کوچکتترم، بین داداش چه قدر بزرگ‌تره!» خلاصه، بماند که چقدر با اخم و قهر و هوار، اشک هم را درآوردیم. آموزگار نازنینش، خانم **زرچینی** پایه‌پای من، با مهربانی و دل‌سوزی آن چه را که باید، به او می‌آموخت و در برابر همه‌ی نگرانی‌های من می‌خندید و می‌گفت: «خوب می‌شه، یاد می‌گیره. حرص نخور.» باید فکری می‌کردم. فکر و ذکرم شده بود پیدا کردن یک راه‌حل. راه‌حلی که در آن بازی، پرتنگ‌تر باشد و آموزش، محوتر و پنهان‌تر. راهی که پیچ و خم نداشته و نتیجه‌بخش باشد. یک راه خوب که نیازمند هُل دادن نباشد.

سینی معجزه‌گر

یک روز عصر که مشغول پاک کردن عدس بودم و عسل هم در کنارم می‌انگشت‌اش را توی ظرف عدس می‌چرخاند، ناگهان فکری به خاطرم رسید. سینی را تکان دادم و کفش را با عدس پوشاندم، بعد با انگشت نوشتیم: «آ». عسل داد زد: «این اول مامان.» با خنده گفتم: «خب تو هم بنویس آ غیر اول بینم.» نوشت. دوباره سینی را تکان دادم تا او بقیه‌ی حروف را به همین روش در سینی بنویسد. آن روز حسابی بازی کردیم.

چند روز بعد، یکی دو بسته سنگ‌ریزه‌ی رنگی خریدم و با

سمانه ملک‌زاده

کارشناس ابتدایی، آموزگار منطقه ۱۰ تهران

امان از این «ه»!

در انتهای کتاب کار «هدیه‌های آسمان» پایه‌ی سوم، از بچه‌ها خواسته شده است خاطره‌هایشان را برای معلمشان بنویسند. مطلبی را که دانش‌آموزم ساغر رسولی نرورزی نوشته بود، صادقانه و متفاوت‌تر از بقیه‌ی دوستانش یافتیم. بهتر است شما هم با من در لذتی که از خواندن این نامه برده‌ام، شریک شوید. متن ویرایش نشده است، بنابراین حدس خواهید زد که منظور از حرف «ه» چیست:

به نام خدا. سلام بچه‌های عزیز. من می‌خواهم یک خاطره از کلاس سوم خود بگویم. یعنی یک خاطره که نه، یک داستان واقعی. من معلم کلاس سوم خود را زیاد دوست دارم. معلم هم فکر می‌کنم مرا دوست داشته باشد. من از کلاس اول هم که حروف الفبا را به بچه‌ها یاد می‌دادند، در حرف «ه» خیلی غلت داشتم. مثلاً کلمه‌ی «کنار» را در دیکته این جوری می‌نوشتیم: «کناره». یا مثلاً در یک امتحان خیلی مهم دیکته، من «دست کم» را این جوری نوشته بودم: «دسته کم» و معلم من از دست من عصبانی می‌شد و به من می‌گفت: «وقتی ریاضی تو خیلی خوب است، چرا نباید دیکته‌ات هم مثل ریاضی‌ات باشد.»

من هم خیلی دوست داشتم که دیکته‌ام هم خوب باشد، ولی نمی‌دانم چرا نمی‌شد. شاید هم من سعی زیادی نمی‌کردم. ولی خلاصه خانم ملک‌زاده، به من این حرف «ه» را یاد داد. من خیلی خوشحال بودم که «ه» را یاد گرفته بودم. من نمی‌دانم خانم ملک‌زاده به من این حرف را آسان یاد داده بود یا خیلی سخت، من این را نمی‌دانم. ولی می‌دانم که من سر این حرف، خیلی معلم خود را اذیت کرده بودم. من خانم ملک‌زاده را زیاد دوست دارم و از زحماتی که در طی سال برای ما کشیده بود، ممنونم.



سیر شدن با مرغ همسایه!

لیلا بزرگمهر

معاون آموزشی دبستان ۵ آذر، رامشیر خوزستان

یکی از دانش‌آموزان پیش‌دبستانی پیش من آمد و از دل درد شکایت کرد. پشت سرهم از او پرسیدم: «صبحانه خوردی؟ با خودت تغذیه آوردی؟ به خانواده‌ات تلفن بزنی...؟ مریض که نیستی؟»

با معصومیت کودکانه‌اش گفت: «نه خانم! فقط اگر از تغذیه‌ی دوستم بخورم، حالم خوب می‌شه. فکر می‌کنم تغذیه‌ی دوستم خیلی خوش مزه است!» از این بیان صادقانه‌اش خندیدم و از دوستش خواستم با هم‌دیگر تغذیه‌شان را بخورند. چند لحظه بعد شادمانی را در چهره‌ی هر دوی آن‌ها می‌دیدم.